

## جایگاه «دولت» و برنامه‌ریزی از مرکانتلیسم تا حال

---

حمید انصاری

برنامه‌ریزی در مفهوم کلی و ساده آن، یعنی پیش‌بینی و تنظیم امور زندگی فردی و خانوادگی و یا جنبه‌ای از حیات اجتماعی، امر جدیدی نیست. در این معنی، انسانها در طول تاریخ، به نوعی برنامه‌ریزی داشته‌اند که متناسب با نیازها و شرایط جامعه و ویژگیهای افراد و گروهها شکل می‌پذیرفته است. مسئولین و مدیران در کارگاهها، روستاها، شهرها، کشورها و امپراطوریه‌ها در موقعیتهای مختلف به آینده‌نگری نیازها و مسائل جامعه و طرح‌ریزی اقدامات و راههای عملی برای دستیابی به آنها می‌پرداخته‌اند. لشکرکشیها و جنگها، احداث بناهای بزرگ و تأسیسات شهری و بین شهری، ایجاد نهادهای مختلف و اداره آنها، تنظیم درآمد و هزینه‌های حکومتی و ... نمونه‌هایی از این‌گونه برنامه‌ریزی‌ها را بما ارائه می‌دهد که در سرزمین‌های گوناگون و در ادوار مختلف و با کارآئی و گستره متفاوت جریان داشته است. این اقدامات گرچه در معنای وسیع در مقوله برنامه‌ریزی جای دارند، ولی به علت اینکه فاقد پیوستگی زمانی و انسجام و هماهنگی درونی و جامعیت لازم بوده‌اند و بویژه کاربرد دانش بشری در شکل روشها و

تکنیکهای پیشرفته برنامه‌ریزی در آنها معمول نبوده است، در بررسیها و نوشته‌های مربوط به موضوع برنامه‌ریزی جدید، جز بصورتی گذرا مورد اشاره قرار نگرفته‌اند.

پیدایش اندیشه برنامه‌ریزی جدید را باید در شکل و محتوی دگرگونیهای ژرف و بی‌سابقه‌ای جستجو کرد که در چند قرن رخ داد که منجر به فروپاشی نظام فئودالی در اروپا گردید و تشکلهای صنفی را از میان برد و تجارت را از حوزه‌های محدود و با امکانات و وسایل ابتدائی و حجم کم مبادلات<sup>۱</sup> به دریاها و وسیع و سرزمینهای دور کشاند و کشتیهای تجاری بزرگ، مال‌التجاره‌های فراوان را در مناطق دوردست، مبادله کردند و سودهای سرشار حاصل آمد.

تجارت و کشاورزی در اینکه کدامیک واقعاً مولد ثروت هستند، درگیر مجادله‌ای علمی گردیدند و بالاخره صنعت و تکنولوژی جوان هر دو را مغلوب و منکوب امکانات تازه بدست آمده و قدرت تمام نشدنی خود کرد. همزمان با این تحولات براساس مقدماتی که از قبل پدید آمده بود، به انسان از زاویه دیگری نگریسته شد و قابلیت‌هایی در او شناخته شد که با اتکاء به آنها (اصالت عقل) او را مستحق حکومت بر خود و جامعه خود و مشارکت در تصمیم‌گیریها در حیطه‌های فردی و اجتماعی دانستند.<sup>۲</sup> این نگرش تازه به انسان، بعدها در پیدایش دیدگاههای اقتصادی و اجتماعی جدید، بویژه مکاتب لیبرالیسم و پوزیتویسم و ... موثر افتاد.

انقلاب صنعتی با وارد کردن نیروی محرکه جدید (نیروی بخار) بجای نیروهای انسان و حیوانات و نیروهای طبیعی (آب و باد و ...) در تولید، دگرگونی تازه‌ای را باعث گردید. در نتیجه رابطه انسان و ماشین و انسان و سرمایه که قبلاً در هر دو مورد تفوق با انسان بود. به زیان انسان تغییر کرد. توزیع درآمد در مناطق شهری که پیش از انقلاب صنعتی (و بویژه قبل از توسعه تجارت) به علت رابطه مستقیم درآمد با کار انسان متعادل‌تر بود، دگرگون گردید و شکافهای عمیق و تحولات بسیار پدید آمد.

این تحولات که خود متقابلاً از جریانات فکری و نظری جامعه تأثیر می‌پذیرفتند با شدت و عمق بیشتری بر تفکرات اجتماعی موثر واقع شدند و نظریات تازه‌ای بر پایه آنان شکل گرفت. بطوریکه بازتاب پدیده‌های جدید و تحولات به وجود آمده را به بهترین صورت میتوان در بینشها و نظریات مکاتب مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی این دوران ملاحظه کرد.

چنانچه برنامه‌ریزی به مفهوم جدید را اعمال نظر و دخالت آگاهانه، منظم و هدفمند مرجعی (معمولاً دولتهای ملی یا محلی) در امور جامعه را در نظر بگیریم. و از آنجا که در عمل، حوزه این دخالت در گذشته کاملاً اقتصادی و در حال حاضر اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و ... می‌باشد، لذا ناچاریم برای دستیابی به شکل‌گیری زمینه‌های نظری پیدایش برنامه‌ریزی، در

بینشها، مکاتب اقتصادی - اجتماعی به بررسی و کند و کاو پردازیم. از سوی دیگر، بمنظور اینکه حضور دولت را - که امروزه در قالب برنامه‌های اقتصادی، اجتماعی تدوین و اجرا می‌گردند - بهتر پیگیری کنیم، باید در نظریات و مکاتب اقتصادی - اجتماعی به مبحث محدودتر نقش دولت و حدود و ثغور دخالت این نهاد در امور جامعه و چارچوبی که متفکرین اجتماعی برای این مقوله قائل شده‌اند، مراجعه کنیم. از این زوایه است که قطعاً به دلایل و زمینه‌های نظری مداخله دولت (برنامه‌ریزی) در دوره‌ای، و محدودیت یا ممنوعیت حضور آن در فعالیتهای اقتصادی - اجتماعی جامعه، در دوره‌ای دیگر، دست خواهیم یافت. بدین ترتیب ما بر نقطه‌ای انگشت خواهیم گذاشت که علم اقتصاد از یکسو با جامعه‌شناسی و از طرف دیگر با علم سیاست تلاقی می‌کند و از تحقیقات و یافته‌های یکدیگر برای تنظیم و اثبات چارچوب نظری خود بهره می‌جویند.

#### مرکانتلیسم (سوداگری) و نقش دولت

تا حدود قرنهای ۱۵ و حتی ۱۶ میلادی، در اروپا تبیین مسائل جامعه و به ویژه مقولات اقتصادی، براساس ارزشهایی نظیر «عدالت» و «حق» صورت می‌گرفت، که به شدت از بینشهای مذهبی و اخلاقی متأثر بود. آن نوع فعالیت اقتصادی مجاز بود که متضمن عدالت باشد و آن حرفه مقبول بود که ضداخلاق و معیارهای حاکم بر اجتماع نباشد. امساک و خودداری از مصرف، تا آنجا که ممکن است و دست کشیدن از لذائد زندگی مطلوب بود و تشویق و ترغیب می‌شد.<sup>۲</sup> در حالیکه بعد از آن دوران بتدریج تحولات عمیقی در دیدگاهها و معیارهای قضاوت صاحب‌نظران نسبت به مسائل جامعه انسانی و تبیین و تحلیل آنها، و بطور کلی جهان به وجود آمد. در نتیجه از یکسو اقتصاد آرام، آرام به یک دیسپلین مستقل و علمی تبدیل شد و به تبع آن از سوی دیگر نظریات و مکاتب جدیدی در این حوزه شکل گرفت. بدنبال کشف سرزمینهای جدید و انتقال ثروت به اروپا - بنام تجارت - و تمرکز آن در این قاره<sup>۳</sup> و همزمان با پیدایش کشورهای «ملی» از دل نظام فئودالی بارونی Feudal Barionial System، مکتب مرکانتلیسم<sup>۴</sup> (سوداگری) بیرون آمد و طی قرنهای ۱۶ تا ۱۸ میلادی بر اروپا حاکم بود. این مکتب بخوبی نشان دهنده شرایط اقتصادی - اجتماعی عصر خود می‌باشد و به روشنی توجیه‌گر نقش و موقعیتی است که به «دولت» واگذار شده است.

مرکانتلیسم، بر این پایه که منشاء ثروت را تجارت میدانند و در پی جمع‌آوری و حفظ هرچه بیشتر طلا و نقره و اشیاء قیمتی در کشور می‌باشد، دولت را یک نهاد مداخله‌گر و بانی تمهیداتی میدانند که به تکاثر ثروت در جامعه منتهی گردد. بدین ترتیب، دولت بعنوان مجری

سیاستهای حمایتی عمدتاً تجاری، و دخالت هدفدار در امور اقتصادی جامعه مورد پذیرش قرار گرفت، که احتمالاً این تصویر از دولت، شکل اصلاح شده و محدود شده حکومتی است که فئودالهای حاکم و امپراطورها در سرزمین خود اعمال می‌کردند.

بهرحال سیاستهای حمایتی و مداخله‌گرانه مرکانتلیستی برحسب گرایش صرف به تجارت یا توجه کم‌وبیش به صنعت، در کشورهای اسپانیا و پرتغال، فرانسه و انگلستان در اشکال مختلفی اجرا گردید.

### فیزیوکراتها و لیبرالیسم اقتصادی

بیش از دو قرن کاربرد سیاست جمع‌آوری طلا و نقره به خاطر افزودن بر اقتدار حکومت، مداخلات ناروای دولت در امور اقتصادی، وجود مقررات مزاحم تجاری، پائین نگه‌داشتن عمدی سطح قیمت‌های محصولات کشاورزی، وضع قوانین سنگین داخلی و تنظیم مقررات شدید برای تولید و تغییر قیمت‌ها و دستمزدها، کار صنعت و کشاورزی و حتی تجارت را مختل ساخته و توسعه فعالیت‌های اقتصادی را مشکل کرده بود. سلطهٔ چنین دولتی چندان نپایید و شدت سیاستهای حمایتی، نطفهٔ اعتقاد به آزادی دادوستد و حذف موانع تجارت آزاد و رشد صنعت را در دل خود پروراند.

در چنین شرایطی گروهی از متفکرین با اتکاء به «قدرت لایزال عقل» و شناخت ویژگیها و تواناییهای انسان او را مستحق آزادی دانستند و به دفاع از آن پرداختند.<sup>۶</sup> آزادی که در ابتدا بیشتر وجه سیاسی آن، در مقابل حکومت‌های مطلقه مورد نظر بود، به حوزه فعالیت‌های اقتصادی نیز سرایت کرد. محصول اشاعه فکر آزادی در این زمینه، پذیرش آزادی عمل اقتصادی افراد بود که در نظریات فیزیوکراتها<sup>۷</sup> (دکتر کنه ۱۷۷۴-۱۶۹۴) در شکل لیبرالیسم کشاورزی و در افکار لیبرالیستها (آدام اسمیت ۱۷۹۰-۱۷۲۳ و همراهان او) در قالب آزادیخواهی شهری و صنعتی، متبلور گردید.

فیزیوکراتها با اعتقاد به نظام طبیعی<sup>۸</sup> که بر پایه اصل آزادی فرد استوار بود، مبارزه با حمایت‌گرایی مرکانتلیست‌ها را آغاز کردند. بنابراین انسان در این مکتب با اتکاء به «عقل» خود و استفاده از «آزادی» قادر خواهد بود نظام طبیعی را شناخته و از آن پیروی کند. در نظر پایه‌گذاران این مکتب: «... نظام طبیعی برای ابناء بشر، بطور مسلّم از همه چیز پر فایده‌تر است. هرکس بطور طبیعی طریقی را که برای او مزایای بیشتری در بردارد، در پیش خواهد گرفت و آزادانه و بدون کمک غیر، آن را پیدا خواهد کرد»<sup>۹</sup>.

بدین ترتیب فیزیوکراتها، دولتها را از دخالت، در امور جامعه و کوشش در نظم دادن و

جهت بخشیدن به فعالیتهای اقتصادی منع کردند و اصل «آزادی عمل و آزادی عبور»<sup>۱۰</sup> را بنیان گذاشتند. ظاهراً فیزیوکراتها، تنها نیمی از راه پرفراز و نشیب مقابله با مرکانتلیسم را پیمودند و در این راستا چندان پیش نیامدند و دنباله آنرا به دیگران واگذاشتند. آنها در اثبات فایده‌های نظام طبیعی خود قدم موثری برنداشتند و به ویژه در چگونگی رابطه انسانهای «آزاد» و «عاقل» با یکدیگر و شکل ارتباط نفع شخصی و نفع عموم (جامعه) کار چندانی انجام ندادند. به عبارت دیگر فیزیوکراتها، جز به طرح مسئله نپرداختند و کوششی در نظریه پردازی (تئوریزه کردن) دقیق مسئله نکردند، آنها نادانسته این مهم را به لیبرالیستها سپردند که از نظر زمانی، همعصر آنها ولی از لحاظ جغرافیائی فاصله زیادی با آنها داشتند.

لیبرالیسم که توسط آدام اسمیت بنیان نهاده شد و به وسیله همفکران او اشاعه یافت و تکمیل شد. با تشریح و تحلیل و تبیین دقیقتر اصل نظام طبیعی فیزیوکراتها، مقوله دولت و نقش آن را در جامعه به شکل کاملتری معین کردند<sup>۱۱</sup>. بطوریکه تلویحاً در بالا اشاره شد، میان فیزیوکراتها و لیبرالیستها، از نقطه نظر جایگاه دولت در جامعه، تفاوت چندانی وجود ندارد، چه هر دو گروه نفع شخصی را بعنوان انگیزه افراد برای فعالیت اقتصادی و تعیین کننده نوع فعالیت، پذیرفته‌اند و نه تنها میان منافع فردی و مصالح جامعه تعارضی نمی‌بینند، بلکه آنرا ملازم و مکمل هم میدانند<sup>۱۲</sup>. لذا هر دو مکتب به آزادی فعالیت اقتصادی افراد و عدم دخالت دولتها در این امور اعتقاد راسخ داشتند. آدام اسمیت با صراحت و قاطعیت زیاد و با ذکر دلایلی، عدم دخالت دولت<sup>۱۳</sup> را تبلیغ و توجیه می‌کند و نظم دادن و جهت بخشیدن به امور اقتصادی را به عهده بازار و نیروهای آن و به بیان دیگر قانون عرضه و تقاضا واگذار می‌کند. در این زمان جرمی بنتام (J. Bentham ۱۷۴۸-۱۸۳۲) لیبرالیست مشهور، تحت تأثیر هلوه‌سیوس (Helvetius، ۱۷۷۱-۱۷۱۵) با شعار پر جاذبه: «بزرگترین خوشی یا سود [برای] برای بزرگترین عده ممکن»<sup>۱۴</sup> وارد میدان می‌شود و بدین ترتیب تک خال نظری - تبلیغی مکتب را روشن تر و عامه پذیرتر از اسلاف خود بیان می‌دارد. لیبرالیسم برای جامعه عمل پوشاندن به این شعار سه شرط یا وظیفه برای دولت برمی‌شمارد، که بخوبی بیانگر جایگاه دولت در جامعه مبتنی بر اقتصاد آزاد است:

۱- جلوگیری از جنگ و آماده سازی کشور برای دفاع.

۲- حذف موانع گمرکی، یعنی آزادی مبادلات.

۳- خودداری دولت از حمایت از شهروندی در مقابل شهروند دیگر (کارگر در مقابل کارفرما، بدهکار در برابر طلبکار و...) تحت تأثیر دلسوزیهای ظاهری، چون چنین حمایتی باعث ضعف می‌شود<sup>۱۵</sup>.

ماکولی Macaulay یکی از بهترین ترسیم‌کنندگان دیدگاههای اقتصادی رایج در قرن نوزدهم،

اعتقاد راسخ به عدم دخالت دولت را این گونه بیان می‌کند: «فرمانروایان ما با پرداختن صرف به وظایف قانونی خود؛ با آزاد گذاشتن سرمایه تا پیدا کردن سودمندترین مسیرش، با واگذاشتن کالاها تا بدست آوردن مناسبترین قیمتش، با بحال خود رها کردن سعی و دها تا بچنگ آوردن پاداش طبیعی اش و تنبلی و بی‌عقلی تا دریافتن مجازات طبیعی اش، با نگاهداشتن صلح، با دفاع از دارائی، با از بین بردن قیمت‌های قانونی و با رعایت سخت صرفه‌جوئی در هر واحد دولتی، به بهترین نحوی بهروزی ملت را ارتقاء خواهد بخشید. بگذارید دولت این کارها را بکند، مطمئناً بقیه کارها را مردم انجام خواهند داد»<sup>۱۶</sup>.

ماکولی در این نوشته، براساس اصول و سنت لیبرالیسم زمان خود، که بعدها هم، کم و بیش به صورت فرهنگ حاکم جوامع دارای اقتصاد آزاد، باقی ماند، هرگونه پیشرفت اقتصادی و کسب ثروت را حاصل «سعی و دها» میدانند و فقر و محرومیت را نتیجه تنبلی و بی‌عقلی قلمداد می‌کند و سایر شرایط که گاهی غالب و اصلی هم هستند را نادیده می‌گیرد. پیروان آدام اسمیت، بر مبنای تصویر ماکولی از دولت، بسیاری از وظایف و مسئولیتهای متعارف آن را که اجرای آنها به سبب وضعیت خاص قرن نوزدهم و بعد از آن احساس می‌شد نفی کرده‌اند. در این راستا، در مقاله‌ای که در ۱۳ ژوئیه ۱۸۵۰ در نشریه اکونومیست منتشر شد با انجام طرحهای تأمین آب بهداشتی و ایجاد فاضلاب مخالفت کرده و چنین نوشته است: «... دوّم، با اجرای این قوانین دیگر به مردم اجازه داده نمی‌شود که از خود مراقبت کنند و رفتار دولت با مردم، مانند رفتار با کودکان و بردگان خواهد شد. وضع این قوانین سبب می‌شود که مردم نسبت به موضوعاتی که دولت اداره آنها را به دست می‌گیرد، غافل شوند و در باره آنها بلاهت پیدا کنند... و بدترین مصیبتی که از وضع این قوانین گریبانگیر مردم می‌شود، و میتوان این مصیبت را از تیفوس و وبا و آب آلوده بدتر دانست. همین بلاهت فکری مردم خواهد بود»<sup>۱۷</sup>.

فرازهای بالا، هریک به خوبی تفکر هنوز حاکم در قرن نوزدهم در باره جایگاه دولت را نشان می‌دهد. تفکری که نقش دولت را نادیده می‌گرفت و در برابر آن نیروهای بازار را هم بعنوان نیروی محرکه و هم سکان حرکت‌های اقتصادی جامعه می‌شناخت. به بیان دیگر، مدیریت اقتصادی جامعه به مکانیزم قیمت‌ها که حاصل رابطه عرضه و تقاضا می‌باشد، واگذار گردید. طبیعی است در چنین شرایطی از آنجا که حضور دولت در اموری، غیر از آنچه که در صفحات قبل بیان شد، ناصواب و غیرقابل قبول است، در واقع از دیدگاه لیبرالیسم کلاسیک «برنامه ریزی» بعنوان شکل منظم و از پیش اندیشیده شده و در نتیجه موثر دخالت دولت، در تعارض با کاربرد مکانیزم بازار قلمداد شده و با آن به سختی مخالفت می‌گردد. بنابراین می‌توان استنتاج کرد که در زمان حاکمیت این طرز تفکر، هیچگونه زمینه نظری و امکان عملی برای برنامه‌ریزی وجود ندارد.

### رویارویی با لیبرالیسم کلاسیک و گرایش به نقش پذیری دولت

گرچه از نخستین سالهای بنیانگذاری، این مکتب با انتقادات پاره‌ای از متفکرین عصر خود روبرو بود، ولی این زمزمه‌ها در جو غالب و در هیاهوی موافقین لیبرالیسم گم می‌شد، در نتیجه این مکتب با توجه به جامعیت و انتظامی که داشت، توانست، برای مدت طولانی، تقریباً بلامنازع در اروپا حکم برانده ولی واقعیاتی که بتدریج در اواخر قرن ۱۸ شکل گرفت و در اوایل قرن ۱۹ خود رانشان داد. بر روند تفکرات و شکل‌گیری دیدگاههای جدید این عصر و بعد از آن تاثیر بسیار عمیقی بجا گذاشت. تشدید مشکلات جامعه (از قبیل بیکاری وسیع، فقر شدید و نابرابری بسیار در توزیع ثروت، زاغه‌نشینی و شرایط سخت‌کار در کارخانه‌ها و مرض و معلولیت و گسترش جرم و سایر انحرافات اجتماعی) موثرترین ضربه‌ها را بر پایه‌های ایده‌ثولوژی حاکم بر جامعه وارد ساخت. در چنین شرایطی مخالفت‌های جدی و ریشه‌داری با لیبرالیسم صورت گرفت و به سرعت توسعه یافت. این مخالفتها، هم در شکل ایجاد تشکلهای صنفی و سیاسی و اقدامات اعتراضی و گاه خشونت آمیز و انقلابها بود و هم در قالب نظریات و مکاتب جدید، که همگی در یک عنصر یا یک اثر مشترک بودند و آن مطرح ساختن نظری ضرورت ایفای نقش مهمتر، توسط دولت می‌باشد.

در این تحول مهم اقتصادی - اجتماعی و سیاسی در اروپا (و با فاصله زمانی در آمریکای شمالی) که بازتاب عملی و زود اثر در عملیات روزمره دولتها بجا گذاشت، چند گروه و جریان فکری کاملاً متمایز دخالت داشتند که در اینجا به مهمترین آنها خواهیم پرداخت<sup>۱۸</sup>.

#### الف: مسیحیت اجتماعی

موج جدید مسیحیت، در دوران انقلاب کبیر فرانسه، توسط اسقف کلود فوشه Claud Fauchet که خواهان بازگشت به جامعه عدالت جویانه مسیحی بود، آغاز گردید و پس از او در قرن نوزدهم توسط دیگران (مثل بوشه و...) برای مدتی نه چندان طولانی ادامه یافت. مسیحیت اجتماعی یا سوسیالیسم مسیحی که به اعتقاد بسیاری از متفکرین و محققین معاصر، عناصری از سوسیالیسم قرن‌های ۱۸ و ۱۹ را در خود دارد<sup>۱۹</sup>، از جریانات فکری همین دوره است که از در مخالفت با آزادی اقتصادی و لیبرالیسم در آمده است. این جریان که گاه با نام مکتب اقتصاد مسیحی از آن یاد شده، دارای شعب و شاخه‌های چندی است، که هر یک بصورتی خواهان دخالت دولت در امور اجتماعی و اقتصادی جامعه شده‌اند. از نقاط دیگر مشترک این

گروهها، اعتقاد به اعتدال و میانه‌روی و پرهیز از تندروی (گرچه گاهی توسط برخی از پیروان مسیحیت به رادیکالیزم متهم شده‌اند) و نیز ارتباط نقش دولت با مسیحیت و دستورات آن می‌باشد.<sup>۲۰</sup>

ب: لیبرال - سوسیالیسم

عنوان بالا در بادی امر نامانوس می‌نماید، ولی واقعیتی است که ساخته و پرداخته تفکرات و جدال علمی متفکرین اواخر قرن ۱۸ و نیمه اول قرن ۱۹ است. قرن اخیر که به سده روشنگری اشتهار یافته و واقعاً مستحق این نام است، در سرتاسر و بویژه در دهه‌های میانی آن، برخورد عقاید مختلف و نظریات متضاد، زمینه رشد و شکوفائی تفکرات اجتماعی را فراهم ساخت.<sup>۲۱</sup> در این دوره به کرات شاهد ظهور متفکرینی هستیم که نظریات متفاوت و گاه متضادشان، نشان دهنده پویائی و حرکت فکری در این عصر و در نتیجه زاده شدن نظر و مکتبی، از دل نظریات و مکاتب قبلی است.

در این دوره دو جریان فکری متعارض شکل گرفت که یکی بر لیبرالیسم و اصول سنتی آن پای می‌فشرد و دیگری از در مخالفت با تکیه‌گاههای نظری آن برآمده و در کنار سایر نقطه نظرها، بر حوزه عمل وسیعتر برای دولت و دخالت مؤثر او در حمایت از اقشار محروم اصرار داشت (سوسیالیسم).

تفکرات سوسیالیستی، بصورتی که در قرن نوزدهم در اروپا شایع گشته بود، به یکباره ظاهر نشد، بلکه این جریان فکری هم مانند همه جریانات اجتماعی، بتدریج و بعضاً توسط لیبرالهای موشکاف که کاستی‌های لیبرالیسم را شناخته بودند، شکل گرفت. بنابراین نه تنها مسیحیت اجتماعی و... بلکه لیبرالیسم را نیز باید یکی از پرورندگان سوسیالیسم به حساب آورد. ما اینها را لیبرال - سوسیالیست می‌گوئیم، که گاه در زمره لیبرالها و زمانی در سلک سوسیالیستها - بسته موضع‌گیری شان در موارد متفاوت و نسبت حضور اصول این مکتب یا آن مکتب در مجموعه نظریاتشان - جای داده شده‌اند. به ویژه آنکه گاهی طول زندگی آنها به دوره تقسیم شده است که در یکی لیبرال و در دیگری سوسیالیست (عمدتاً) بوده‌اند. در زیر با طرح بسیار مختصر نظریات و تحولات نظری تعدادی از آنها، شمه‌ای از سازندگی فکری این قرن را به نمایش خواهیم کشید. طبیعی است که در این جا نیز، تنها نکاتی مورد اشاره خواهند بود که دیدگاه آنها را در مورد جایگاه دولت مشخص کند.

سیسموندی (۱۸۴۲-۱۷۷۳) که نوشته‌های اقتصادی خود را در سال ۱۸۰۳ با طرفداری جدی از لیبرالیسم آغاز کرد، پس از یک وقفه چند ساله دوباره به اقتصاد روی آورد. در این مدت



سیسموندی در سفری با شرایط اقتصادی - اجتماعی انگلستان آشنا شد. وی حاصل مشاهداتش را چنین آورده است: «عمل صنعت بزرگ، اضافه تولید، انبارهای پر از گندم و مغازه‌های پر از مصنوعات نخی است، در حالیکه مردم در مقابل این مغازه‌ها از گرسنگی در حال موت هستند. این مردم از عصبانیت محصول گندم را آتش میزنند، ماشین‌ها را از بین می‌برند، در حالیکه این ماشین‌ها از طریق تولید بهتر، باید رفاه و کامیابی همگان را تأمین نماید»<sup>۲۲</sup>.

سیسموندی تحت تأثیر این مشاهدات، در کتاب «اصول جدید اقتصاد سیاسی»، که در سال ۱۸۱۹ منتشر کرد نقطه نظرهای جدید خود را اعلام کرد. او بین آنچه که در کشورهای در حال صنعتی شدن می‌دید با آنچه که پایه‌گذاران لیبرالیسم ادعا می‌کردند، تفاوت بسیار دید، به طوریکه معتقد شد که مبادله آزاد، برخلاف آن چیزی که هواداران ریکاردو انتظار داشتند، نتوانسته بود هماهنگی منافع و مساوات شرایط زندگی را به وجود بیاورد، بلکه فقط توانسته بود تمرکز سرمایه‌ها را باعث شود. تحولی که در دیدگاه‌های سیسموندی، در سطور بالا، به نمایش گذاشته شد، او را به نقطه‌ای کشاند که برای رفع مشکلات اجتماعی و بهبود زندگی اقشار پائین جامعه وی «... با دعوت دولت به مداخله ... واکنش دیگری را علیه آزادی طلبی مطلق اقتصادیون آغاز کند، واکنشی که همواره و لاینقطع در طول قرن ۱۹ وسیع‌تر می‌شود... سیسموندی اولین کسی است که در فرانسه تقاضای وضع قوانین کارگری را می‌کند و می‌خواهد دولت مقام و مداخله موثری در اداره و هدایت امور اقتصادی جامعه داشته باشد. [بدین ترتیب] پس از او، عدم امکان برکناری دولت از امور اقتصادی، روز به روز صریح‌تر و مسلّم‌تر می‌شود. منتهی سیسموندی در این مورد فقط بیان میل و آرزویی می‌کند، بدون آنکه نقشه و ترتیبی برای آن معلوم بدارد»<sup>۲۳</sup>. براین اساس، یعنی فراخواندن دولت به مداخله توسط سیسموندی است، که سده یو، او را مروج اقتصاد ارشادی Economic Dirigee می‌نامد<sup>۲۴</sup>.

جان استوارت میل (۱۸۷۳ - ۱۸۰۶) از جمله متفکرینی است که دو دوره مشخص در زندگی فکری خود دارد، دوره دفاع سرسختانه از لیبرالیسم و دوره گرایش به سوسیالیسم. ژید در تفکیک دو دوره متفاوت نگرش او به لیبرالیسم می‌نویسد: «این استوارت میل بود که آنچنان قدرتمندانه به انسجام و تکمیل علم اقتصاد کمک کرد که کوسا Cossa در کتاب خود بنام «اصول» Principles نوشته‌های او را بهترین بیان موجز از مکتب کلاسیک می‌داند که نقطه نظرهای آن مکتب را به جامع‌ترین، کامل‌ترین، دقیق‌ترین شکل آن ارائه داده است. همچنین این استوارت میل می‌باشد که در چاپهای بعدی کتابش و در نوشته‌های بعدی خود، چشم‌اندازهای روشنی را در مقابل علم [اقتصاد] باز کرده و مکتب کلاسیک را از بسیاری از اشتباهات آن رهانیده و پا در راه لیبرالیسم - سوسیالیسم نهاد»<sup>۲۵</sup>. بدین ترتیب روشن است که میل بعد از یک گرایش کامل به

لیبرالیسم، به سوسیالیسم روی آورده و برخلاف نوشته‌های اولیه خود با نظری نقادانه به لیبرالیسم می‌نگرد و به شکلی آگاهانه در تلفیق اصول لیبرالیسم با اندیشه‌های سوسیالیستی می‌کوشد. وی در حقیقت در حوزه‌های مختلف علم اقتصاد، نظریات خود را بین این دو مکتب تقسیم می‌کند. «وی عقاید کلاسیک‌ها را در مورد تولید به طور در بست می‌پذیرفت، ولی در خصوص توزیع معتقد به دخالت دولت است و می‌گوید دخالت دولت می‌تواند توزیع ظالمانه و غیرمنطقی ثروت را دگرگون سازد و به آن شکل و محتری منطقی بدهد»<sup>۲۶</sup>. استوارت میل در عین حال که آزادی فردی را لازم می‌شمارد و از آن دفاع می‌کند، در کتاب زندگینامه خود حذف مالکیت خصوصی و نظام مزدوری را که «مخرب شخصیت است» و شرکت تولیدکنندگان را در مالکیت واحدهای تولیدی، مطرح می‌کند. وی می‌گوید: «متحد ساختن حداکثر آزادی عمل فرد، با اشتراک تملک ثروت‌های طبیعی کره زمین و مشارکت یکسان همه در محصولات ناشی از کار آنها...»<sup>۲۷</sup> وی برای تحقق این مشارکت، معتقد است که باید «... نظامی تعاونی برقرار گردد، که می‌توان امیدوار بود، اگر بشریت راه ترقی خود را ادامه دهد. سرانجام تفوق حاصل نماید، نه آن تعاونی که امروزه بین سرمایه‌دار و کارفرما و مزدور محروم از حق مداخله در کارگاه وجود دارد، بلکه تعاونی بین خودکارگران، براساس تساوی حقوق و مالکیت جمعی سرمایه کارگاه، و در تحت حمایت و اداره مدیران منتخب و قابل عزل از طرف خود آنها»<sup>۲۸</sup>.

استوارت میل به این ترتیب ممکن بود مورد انتقاد قرار گیرد که با گشودن راه دخالت دولت و از بین بردن مالکیت خصوصی انگیزه پیشرفت را از بین می‌برد، او در این موارد «با تحقیر جواب می‌دهد که مزدور امروز به کار خویش در کارخانه کمتر از آن دلبستگی دارد که یک عضو شرکت اشتراکی ممکن است به کار در شرکت داشته باشد.» و باز می‌گوید: «تمام الزام و اجبار نظام اشتراکی در برابر شرایط کنونی زندگی اکثریت افراد بشر نوعی آزادی و رهائی است»<sup>۲۹</sup>.

استوارت میل، دامنه حمایت طلبی خود را گسترده‌تر میکند و آنرا به مراحل از رشد صنعت نیز تسری می‌دهد. ولی در عین حال محدودیتهائی را هم برای اینگونه حمایتها عنوان می‌کند. «... با همه ثباتش در مسلک آزادی طلبی، استوارت میل... حمایت از صنایع نوزاد را قبول می‌نماید. حمایتی که بقول او برای دفاع از صنعتی کاملاً منطبق بر شرایط اقتصادی کشور، به منظور خنثی ساختن رقابت صنعت نیرومند خارجی باشد. ولی به این شرط که صنعت مورد حمایت، پس از مدتی از حمایت بی‌نیاز شود. او می‌گوید، این تنها موردی است که با موافقت دانش اقتصاد می‌توان وضع عوارض گمرکی را تجویز کرد»<sup>۳۰</sup>.

سن سیمون (Henri de saint - simon - ۱۸۲۵ - ۱۷۶۰) و پیروان او که خود را نه سوسیالیست بلکه سن سیمونیان می‌نامیدند، مبارزه با آزادی کامل اقتصادی را با روشی مبارزه

جویانه تری می‌گیرند و اصول مهم این مکتب را به زیر سؤال می‌برند. آنها طالب الغای مالکیت خصوصی و الغای ارث و تمرکز اداره صنایع در دست دولتی دانا در همه چیز می‌شدند. سن سیمونیان «... در زمره اولین دسته‌ای هستند که به وضوح اعتقاد خود را به جامعه‌ای که طبق نقشه [برنامه‌ریزی] ترتیب یافته باشد، ابراز داشتند»<sup>۳۱</sup>. آنها تشکل‌های گروهی را برای امر سازماندهی صنعت پیشنهاد می‌کردند «... به عقیده آنان می‌بایست صنعت‌گرایی به کلکتولسم تغییر یابد، دولت جانشین همه کارگزاران صنعتی شود و کلیه وسایل کار و تولید را در اختیار بگیرد، استثمار فرد از فرد منسوخ شود، تا افراد بتوانند با کمک و شرکت همدیگر از دنیائی بهره‌وری کنند که تحت سلطه خود در آورده‌اند»<sup>۳۲</sup>.

بدین ترتیب سن سیمون نیز، همانند سیسموندی و میل و... از دولت و ضرورت دخالت آن در امور جامعه سخن می‌راند. در عین حال سن سیمونیان حدود این دخالت را محدود نگاهداشته‌اند و دوری از لیبرالیسم و اصول اساسی آنرا در شکل انتقال از مالکیت خصوصی و فردی اشخاص، به مالکیت گروهی و عمدتاً در شکل شرکتهای تعاونی تولید می‌بینند. این خصیصه‌ایست که در بین این متفکرین و سوسیالیستهای تخیلی، که در زیر به آنها پرداخته خواهد شد، مشترک است. در عین حال تفاوت اصلی این دو گروه با سوسیالیسم مارکس و انگلس (مارکسیسم) را نیز باید در شکل مالکیت دید، که مکتب اخیر آنرا کاملاً در اختیار دولت، نه گروههای کوچک و بزرگ افراد جامعه، قرار می‌دهد.

### ج: سوسیالیسم تخیلی

محققین کاربرد سوسیالیسم را برای اولین بار در دهه چهارم قرن نوزدهم می‌دانند<sup>۳۳</sup>. این واژه از بدو پیدایش در معانی متفاوتی بکار برده شده است. الی هالوی سوسیالیسم مدرن را قبل از هر چیز نظریه‌ای اقتصادی می‌داند که «میتوان هماهنگی اجتماع را در تولید و توزیع ثروت، جایگزین ابتکار آزاد نمود»<sup>۳۴</sup>. وی چند ویژگی برای سوسیالیسم می‌شمارد که عبارتند از: «روحیه انقلابی، تساوی گرائی (عدالت جوئی)، عقل گرائی و جهان گرائی (جهان وطنی)»<sup>۳۵</sup>.

سوسیالیسم تخیلی طیف گسترده‌ای از متفکرین، با گرایشهای متفاوتی را شامل می‌گردد. ولی همه آنها با لیبرالیسم مخالفند و انجام اصلاحات عمیق و بنیادی را در جامعه طلب می‌کنند. اکثر آنها به نقش برتر دولت در جامعه اعتقاد دارند، و بلکه اصلاحات مورد نظر را به دست و با عاملیت دولت عملی می‌دانند. در انگلستان رابرت اون (۱۷۷۱-۱۸۵۷ R.O wen)، در فرانسه شارل فوریه (۱۷۷۲-۱۸۳۷ Ch. Fourier) و لوئی بلان ۱۸۱۱-۱۸۸۲ از مشهورترین نمایندگان آن هستند. بلان مانند سلف خود اون و بسیاری دیگر مالکیت خصوصی را نفی می‌کند

و رقابت را عامل بدبختی انسان می‌شمارد<sup>۳۶</sup>. او با ایجاد و توسعه کارگاههای اجتماعی Social Workshop با کمک آموزشی، مالی و مدیریتی دولت، در هر صنف قصد انتقال مالکیت به کارگران و حذف نظام مزدوری<sup>۳۷</sup> و از بین بردن رقابت و تبدیل آن به همکاری را دارد. مشابه نظر بلان توسط فلیپ بوشه (ph. Buchez ۱۸۶۹ - ۱۷۹۶) سوسیالیست مسیحی نیز قبلاً ارائه شده بود و توسط رود برتوس ۱۸۷۵ - ۱۸۰۵ و فردینالد لاسال ۱۸۶۴ - ۱۸۲۵ و دیگران ادامه یافت. لوئی بلان، به دلیل اتکاء به دولت در تحقق جامعه مطلوب خود پیشگام در میان سوسیالیستهای دولتی به حساب می‌آید.

نظریات پرودون (J.Proudhon ۱۸۶۵ - ۱۸۰۹) صورتی دوگانه دارد<sup>۳۸</sup>، هم از سوسیالیستهای تخیلی پیش از خود انتقاد می‌کند و از آزادی و استقلال کارگران تمجید می‌کند و هم بر مالکیت می‌تازد و جمله معروف وی که «مالکیت دزدی است»<sup>۳۹</sup> نشانه حداکثر خشم او بر مالکیت خصوصی است. او با پیشنهاد تشکیل «بانک داد و ستد» قصد دارد ریشه‌های تعارضات اجتماعی را بخشگاند و بدین وسیله فلسفه و جودی دولت را منتفی سازد. او اعتقاد دارد: «نه تنها چون سرمایه رایگان [توسط بانک مزبور] در اختیار همگان قرار داده شود، اختلافات طبقاتی (ناشی از سرمایه‌داری) زایل می‌گردد و در اجتماع، مردمان جز محصول کار خود را به قیمت تمام شده دادوستد نمی‌کنند، طبقه دیگری باقی نمی‌ماند، بلکه حکومت هم بیفایده خواهد شد، زیرا حکومت برای آن است که منازعات فردی را با ستمگری عمومی پایان بخشد، ولی آن روز که عدالت در دادوستد تأمین گردد و قراردادهای آزاد برای تضمین آن کفایت نماید، دیگر همه افراد برابر خواهند شد و یکسان از مزایای اجتماعی استفاده خواهند برد و سرچشمه‌های اختلاف و عدوان خواهد خشکید. چون کار و سرمایه یکی شدند، جامعه خودبخود محفوظ خواهد ماند و نیازی به حکومت نخواهد بود. نظام حکومتی در نظام اقتصادی منحل و نابود می‌شود و پس از آن اجتماع نظام بی‌حکومتی خواهد بود»<sup>۴۰</sup>.

حضور متفکرین سوسیالیست و افکار سوسیالیستی، در قرن نوزدهم، در اروپا و بویژه مرکز آن یعنی فرانسه گسترش فراوان یافت و طرحها و نظرات بسیاری ارائه شد که نقل و بررسی تمامی آنها در اینجا نه ضرورت دارد و نه امکان. نکات یاد شده در بالا از قول نمایندگان سرشناس این رشته فکری، دیدگاه آنان را در مورد لیبرالیسم و جایگاه دولت به روشنی می‌نمایاند. این متفکرین در حقیقت تشکیل دهنده حلقه‌هایی در سلسله زنجیر تفکرات اجتماعی دوران خود هستند که از یک سو به مارکسیسم مرتبط است و از سوی دیگر به آنارشیستهای نظیر بابوف (F.N.Babeuf ۱۷۹۷ - ۱۷۶۰) که به توزیع برابر ثروتها و محصولات و آزادی<sup>۴۱</sup> و برابری مردم اعتقاد داشتند و بارها طرح انقلاب و شورش مردم را ریختند، ختم می‌گردد.

میان‌گرائی سوسیالیست‌های تخیلی را در مقایسه با اندیشه‌های مارکس و انگلس میتوان در نقشی که برای دولت قائل هستند و شکل مالکیت پیشنهادی آنها دید و در برابر آنارشیست‌ها، همین مسئله، از روش‌های انتخابی آرام و صلح آمیزشان برای ایجاد تحول در جامعه برداشت می‌گردد. بطوریکه در طرح‌های اغلب سوسیالیست‌های تخیلی نه مالکیت خصوصی (ویژگی لیبرالیسم) دیده می‌شود، و نه مالکیت دولتی یا عمومی که از نشانه‌های بارز مارکسیسم است. بلکه در جوامع تخیلی آنها منجمله دهکده تعاونی اون، فالانستر فوریه، ایکاریای اتین کابه، کارگاه اجتماعی لوئی بلان و ... زندگی جمعی است و اغلب مالکیت شکل گروهی، و متعلق به آنهایی است که در آن کار یا زندگی می‌کنند. در عین حال این گروه از مالکیت دولتی هم بکلی غافل نبوده‌اند که بروز و ظهور عملی آنها در خط مشی‌های انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه که سوسیالیست‌ها در آن نفوذ زیادی داشتند، مشاهده می‌کنیم. بطوریکه در کمیسیون که به رهبری لوئی بلان و عضویت ویکتور کونسیدران و ... تشکیل گردید، طرحی ارائه گردید «که شامل ایجاد انبارهای دولتی، بیمه دولتی، ملی کردن بانک فرانسه و تصمیماتی از این قبیل بود...»<sup>۴۲</sup>.

بدین ترتیب سوسیالیست‌های تخیلی، بعنوان اولین گروه معارض، سهم قابل توجهی را در شکستن سدّ نظری غیر قابل عبور لیبرالیسم در راه مطرح شدن مجدد نقش دولت در امور جامعه و آماده کردن اذهان مسئولین و عامه مردم برای پذیرش این نقش ایفا کردند، که نتیجه عملی آن قطعاً ایجاد زمینه نظری برنامه‌ریزی می‌باشد، گرچه تا حدود یک قرن بعد، هیچ اشاره‌ای به «برنامه‌ریزی» و اقدام عملی برای این منظور در شکل برنامه‌های توسعه امروزی صورت نگرفت.

#### د: حمایت گرایان ناسیونالیست

جریان دیگری که همزمان با سوسیالیست‌های تخیلی، در آلمان و آمریکای شمالی تازه استقلال یافته، اصول لیبرالیسم را مورد خطاب قرار داد و از کاربرد آن، سرباز زد، حمایت گرایان بودند که در مخالفت با عبور آزادانه کالاها، دولت را مجاز، بلکه مکلف به دخالت و ایجاد موانعی در این راستا می‌دانستند. این اقتصاددانان براساس تحلیلی که از رشد و تکامل جوامع و مرحله‌بندی آن ارائه می‌دادند، در عبور از مرحله‌ای به مرحله دیگر، اعمال سیاست‌های حمایتی را توجیه می‌کردند.

فردریک لیست (F. List ۱۷۸۹-۱۸۴۶) تحت تأثیر وضعیت اقتصادی و سیاسی آن روز آلمان<sup>۴۳</sup>، با انتقاد از جهانشمولی لیبرالیسم، نظریه اقتصاد ملی (ناسیونالیستی) خود را ارائه داد و

سیاست حمایتی را برای عبور از پاره‌ای مراحل پنجگانه رشد تکاملی جوامع<sup>۴۴</sup> که خود او آنرا ارائه کرده است، ضروری دانست. نظریات لیست در اروپای غیرصنعتی تأثیر قابل توجهی بجا گذاشت و بسیاری را بر ضرورت حمایت از صنایع نوزاد داخلی معتقد ساخت که یکی از مشهورترین این لیبرالها، استوارت میل است که او را می‌توان واردکننده نخستین شکاف بزرگ در صف لیبرالها دانست، که قبلاً به او اشاره شد.

هنری کاره (H. CH. Carey ۱۸۷۹ - ۱۷۹۳) و سیمون پاتن (S.N. Patten ۱۹۲۲ - ۱۸۵۲) در آمریکا نیز در قرن ۱۹ تا اوایل قرن ۲۰، به دلیل شرایط خاص این کشور که مراحل اولیه گذار به جامعه صنعتی را طی میکرد و در نتیجه طالب روشها و ابزار مناسب برای مقابله با هجوم کالاهای مرغوبتر و ارزانتر کشورهای صنعتی پیشرفته‌تر بود، تأکید بر سیاستهای حمایتی در نظریات اقتصاد دانان و سیاستهای اجرایی این کشور دیده می‌شود. کاره چون آزادی مبادله را بنفع انگلستان می‌دانست. شدیداً از سیاست تعرفه‌های حمایتی دفاع می‌کرد و بانی مکتب ملی‌گرائی اقتصادی Nationalist School of Economics در آمریکا شد<sup>۴۵</sup>. بعد از او پاتن راه وی را ادامه داد. پاتن بین جوامع ساکن (پیشرفت کرده و متوقف شده) و پویا (در حال پیشرفت) مثل آمریکا تفاوت قائل شد و آزادی مبادله را برای کشورهای گروه دوم مناسب نمی‌دانست<sup>۴۶</sup>.

بطوریکه از مختصر بالا برمی‌آید، موضوع حمایت‌گرایان ناسیونالیست را نمی‌توان از نوع برخورد سوسیالیستهای تخیلی یا مارکسیسم، با پدیده دولت دانست. حمایت‌گرایان به اصول لیبرالیسم معتقد و پای‌بند هستند و جایگاه دولت را در چارچوب لیبرالیسم می‌شناسند، اما بطوریکه در مقدمه همین قسمت یادآور شدیم، اینها در مراحل خاصی از تکامل جامعه، شرایط را برای کنار ماندن دولت مناسب نمی‌بینند. در واقع تفاوت مواضع لیبرالهای آن دوره (کلاسیک‌ها) و حمایت‌گرایان، حاصل قرار گرفتن آنها در دو شرایط متفاوت و در جوامعی واقع در دو درجه از رشد صنعتی و قدرت اقتصادی می‌باشد. در نتیجه این وضعیت حمایت‌گرایان با درک تفاوت جوامع خود (آلمان و آمریکا) با کشورهای پیشرفته، قائل به تقسیم‌بندی جوامع از نظر درجه رشد یافتگی شده و کشور خود را در این تقسیمات در موقعیتی یافتند که در صورت عدم حمایت از صنایع جوان داخلی و رها ساختن آنها در رقابت نابرابر با اقتصادهای تواناتر، نابودی ضعیف قطعی و سریع خواهد بود. لذا مصلحت را در این دیدند که برای پشت‌سر گذاشتن این مرحله و استحکام بخشیدن به اقتصاد خودی، حمایت‌گرائی را برای مدت زمان محدودی پذیرا گردند و به دخالت دولت در امور جامعه رضایت دهند و برنامه‌ریزی برای این متصور را مجاز شمارند.

## مارکسیسم

اگر عکس‌العمل سوسیالیسم تخیلی را در مقابل مشکلات عدیده‌ای که در اثر اعمال اصول لیبرالیسم در جوامع صنعتی در قرن ۱۹، آرام و احتیاط آمیز بدانیم، مارکسیسم برخورداردی سخت و ستیزه‌جویانه با لیبرالیسم از خود نشان داد. این مکتب که با استفاده از دستاوردهای سوسیالیستهای تخیلی، مساوات طلبان و مطالعاتی که در جوامع ابتدائی و جدید انجام دادند از یک طرف و زمینه‌های فلسفی عمدتاً آلمانی<sup>۳۷</sup> از سوی دیگر، شکل گرفت دولت را حاصل تعارض طبقات موجود در جامعه دانست که با از بین رفتن طبقات دارای تضاد منافع و یکدست شدن جامعه دولت نیز از میان خواهد رفت. در عین حال، پس از وقوع انقلاب و حاکمیت پرولتاریا (طبقه کارگر) دولتی به نمایندگی از این طبقه موقتاً زمام امور را به دست می‌گیرد تا تحکیم و استمرار حکومت سوسیالیستی را تا رسیدن به کمونیزم تضمین کند. پالمر در این ارتباط از قول مارکسیسم می‌نویسد: «چندی حکومت بصورت دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود، تا آنکه کلیه آثار و علائق و منافع بورژوازی ریشه کن شده یا خطری که از جانب ضدانقلاب متوجه سوسیالیسم است، مرتفع گردد. بعد از آن حکومت خود بخود منتفی خواهد شد، زیرا دیگر طبقه استثمارکننده وجود نخواهد داشت که آن طبقه را به حکومت نیازی باشد»<sup>۳۸</sup>.

حکومتی که مارکس پس از حاکم شدن سوسیالیسم از آن یاد می‌کند به شکل دولتی ظاهر می‌شود که مالکیت همه ابزار تولید در دست اوست. در همه امور جامعه حضور فعال دارد و کلیه فعالیت‌های اقتصادی را به دست قدرتمند و بازوهای اداری بلند خود که تا اقصی نقاط جامعه ادامه دارند، تنظیم و اجرا می‌کند. چنین دولتی ابزار و روش‌های خاص خود را برای ایفای نقش گسترده‌اش در اختیار می‌گیرد. مارکسیسم با رد اصول لیبرالیسم و غیرکارآمد شمردن دست نامرئی آدام اسمیت (اشاره به قانون عرضه و تقاضا) خود را در مقابل بن‌بستی می‌بیند که می‌بایست برای تکمیل سیستمی که شکل داده است، آنرا بگشاید. پاسخ مناسب را انگلس می‌یابد. او برنامه‌ریزی را بعنوان ابزاری برای تنظیم بازار و اجرای حساب شده مسئولیت دولت در حوزه اقتصاد، انتخاب کرده و جانشین مکانیزم بازار می‌گردد. این کشف سرنوشت ساز انگلس، از زبان پالمر چنین است که: «... وی نشان داده بود که در [جامعه سرمایه‌داری] در داخله هر یک از بنگاه‌های بازرگانی خصوصی، هماهنگی و نظم حکمفرما است، فقط بین بنگاه‌های بازرگانی خصوصی است که سرمایه‌داری باعث هرج و مرج می‌باشد. انگلس ملاحظه کرده بود که در داخله یک کارخانه دوائر مختلف با هم رقابت ندارند... میزان و مقدار کار هر دایره‌ای را هیئت‌مدیره بنگاه طبق نقشه‌ای معین می‌کند و کار کلیه آنها را با یکدیگر هماهنگ می‌سازد. در سازمانهای بزرگتر سرمایه‌داری و تراستها به میزان خیلی زیادتری عین این عمل صورت می‌گرفت و مانع

رقابت بهبوده میان آنها می‌شد و کار هر موسسه مشخص طبق برنامه‌ای که از طرف هیئت‌مدیره مرکزی تعیین می‌گردید... تثبیت می‌شد و به هر کدام، طبق طرح مشخص حصه‌ای از کار تعلق می‌گرفت... در نظر انگلس و سایر سوسیالیست‌ها اقدام بدیهی بعدی آن بود که کلیه دستگاه اقتصادی یک مملکت را در حکم کارخانه واحدی پندارند که شعبات متعدد دارد، یا بعبارت دیگر آنرا دستگاه انحصاری عظیمی بدانند با کارمندان بسیار که تمامی آن سازمان تحت مدیریت هیئتی متشکل، فعال، مقتدر و مال‌اندیش اداره گردد<sup>۴۹</sup>.

در فراز بالا در حالیکه حرکت فکری انگلس در رسیدن به ایده «برنامه‌ریزی» ملاحظه می‌گردد، تصور او از دولت نیز، که هیئتی متشکل، فعال، مقتدر و مال‌اندیش می‌باشد، تصویر شده است.

به طوری که استنباط می‌شود، مارکسیسم نقطه اوجی است در بحث «فرد» و «جامعه» که یکی از محورهای مهم نظریه پردازیه‌های قرن‌های ۱۸ و ۱۹ بود که در مقابل تاکید افراطی هر فرد توسط کلاسیک‌ها، مارکسیسم جمع را بر فرد مقدم داشته و دولت را به عنوان نماینده احاد جامعه (مردم یا ملت) بر همه چیز مقدر ساخته است. در میان این دو نهایت، افراد و گروهها و مکاتبی جای گرفته‌اند که قبلاً به اختصار به آنها پرداخته شد. به هر تقدیر، این نکته قابل اشاره است که در حرکت از فردگرایی مطلق به سوی جامعه محوری، در فاصله حدود یک قرن، به تدریج جوانه‌ها و آثار توجه به جامعه و دولت در مقام نماینده صالح آن پیدا شده به طوری که اولین استدلال مخالفان سپردن همه امور جامعه به انگیزه سود شخصی تاکید بر نقاط ضعف فرد و ناتوانیهای این انگیزه در اداره جامعه بود. م<sup>۵۰</sup>. واکنز برای توجیه جایگزینی فرد، توسط جامعه می‌گوید: «کارکرد دولت از زمانی به زمان دیگر دگرگون می‌شود، بطوریکه انسان نمی‌تواند، بطور قاطع محدودیتی برای عملیات و اقدامات آن قائل شود. منافع فردی، سازمانهای خیریه خصوصی و دولت همیشه ناچار بوده‌اند که فعالیتها را بین خود تقسیم کنند و هیچگاه منافع فردی به تنهایی وافی به مقصود نبوده و در کلیه جوامع بزرگ و مدرن، دولت جای فرد را گرفته است<sup>۵۱</sup>». در کنار استدلال واکنز، دوپن، وایت در ۱۸۵۶ از زاویه دیگری فردگرایی را مورد تهاجم قرار می‌دهد و تزلزل و خبث طینت فرد و پیچیده‌شدن امور جامعه را، که هدایت و اداره آنها به دلایل مختلف<sup>۵۲</sup>، از عهده فرد خارج است، عنوان کرده و برای رفع این مشکلات و حل معضل رابطه فرد و جامعه کارفرمائی دولت را می‌پذیرد: «بنابراین دولت در موقعیت یک فرد یا کارفرما Entrepreneur است که می‌تواند چنین وظایفی را تقبل کند<sup>۵۳</sup>».



## لیبرالیسم جدید

نگرشهای جدید لیبرالیستی، برای ترمیم لیبرالیسم کلاسیک در نیمه دوم قرن ۱۹ توسط استانلی جونز (W. S. Jevons، ۱۸۸۲ - ۱۸۳۵) در انگلستان، کارل منگر (K. Menger، ۱۹۲۱ - ۱۸۴۰) در اتریش و لئون والر (L. Walras، ۱۹۱۰ - ۱۸۳۴) در فرانسه پایه گذاری شد و بعداً در سایر نقاط گسترش یافت. این متفکرین کوشش داشتند، برخلاف سوسیالیستها و مارکسیستها، راه حل مشکلات اقتصادی و اجتماعی جامعه جدید را در خود لیبرالیسم و نه در مبارزه و مقابله با آن بیابند. لذا به اصلاح آن پرداختند. یکی از اقداماتی که آنها در این راستا به آن پرداختند، بررسی مجدد مسئله رقابت و کوشش در استمرار آن در جامعه لیبرالیستی و جلوگیری از پیدایش وضعیت غیر رقابتی (انحصار) بود، که نشانه های روشن آن در دهه های آخر قرن ۱۹ بخوبی دیده می شد.<sup>۵۴</sup> از طرف دیگر گستردگی فقر و تقسیم افراد به یک اقلیت ثروتمند و اکثریتی محروم از همه چیز، و نارضایتی ریشه دار اقشار کم درآمد شهری و روستائی، که منجر به اعتراضها، اعتصابها، و انقلابهای متعددی گردید، موجب شکل گیری الگوی دولت رفاه Welfare State در اروپا گردید.<sup>۵۵</sup> این مفهوم که در دهه های گذر از قرن ۱۹ به قرن ۲۰ کاملاً رایج شد، مقارن بود با شیوع مکتب نئولیبرالیسم که نه تنها در اروپا، بلکه در آمریکای شمالی نیز ریشه دوانید و در فاصله بین دو جنگ جهانی بصورت متشکل و موثر در نوشته های اقتصادی وارد شد. تفاوت نگرش لیبرالیسم سنتی و لیبرالیسم جدید در مورد نحوه فعالیت اقتصادی افراد جامعه و میزان آزادیهای آنها و مسئولیتها و وظایف دولت و رابطه این دو با یکدیگر و بالاخره فلسفه پذیرش مسئولیت بیشتر توسط دولت لیبرال جدید، در تشبیهی که در زیر نقل می شود، بخوبی نشان داده شده است: «لیبرالیسم منچستری [کلاسیک] می تواند با یک رژیم راهنمایی و رانندگی مقایسه شود، که اجاره می دهد اتومبیلها بمیل خود و بدون آئین نامه رانندگی رفت و آمد کنند. در چنین وضعی راهبندها و موانعی درآمد و شد پدید خواهد آمد، مگر آنکه وسایل نقلیه بزرگ بمنظور گشودن راهی برای خود اتومبیلهای کوچک را درهم بشکنند.... دولت واقعاً آزادیخواه [لیبرالیسم جدید] دولتی است که در آن اتومبیل سواران، با محترم داشتن مقررات رانندگی، می توانند بهر جا که مایلند سفر کنند» بنابراین «لیبرالیسم [جدید] بمعنای خود داری از مداخله نیست، عدم مداخله در واقع طرفداری از قویتران و اعطای اختیار مطلق به آنان است. برای استقرار مجدد شرایط یک رقابت واقعی، دولت می تواند به مداخله در امور کشانده شود.<sup>۵۶</sup>»

این بینش جدید، در واقع اذعان به این واقعیت بود که لیبرالیسم و مکانیزم بازار بعنوان ابزار آن، به تنهایی و در همه شرایط کارآئی لازم را برای تنظیم امور و ایجاد تعادل های پایدار از دیدگاه اقتصاد کلان نمی باشند.<sup>۵۷</sup> بدین ترتیب تئوریهای عمومی اقتصاد، یا کلان اقتصادی مانند نظریه اشتغال کامل کینز، مطرح گردید، که او در مخالفت با نظریه به غایت لیبرالیست کلاسیک

پیگو Pigou و دیگران که سقوط سطح دستمزدها را برای حل مشکل بیکاری شدید پس از رکود بزرگ دهد ۳۰، تجویز می‌کردند<sup>۵۸</sup>، می‌گوید: «بیکاری و بحران، مولود رفتار کارگران و امتناع آنها از قبول مزد کمتر نیست، بلکه رفتار دولتمندان [ثروتمندان] موجب بحران و تشدید بیکاری است، که بجای اینکه مصرف کنند، گنج می‌کنند، بجای اینکه سرمایه‌گذاری کنند، پس‌انداز می‌کنند. چاره بیکاری، مداخله دولت در اعمال یک سیاست همه جانبه سرمایه‌گذاری است<sup>۵۹</sup>». عامل دیگر موثر در دخالت دولتها، به طوری که قبلاً بیان شد، لزوم جلوگیری از به واقعیت پیوستن پیش‌بینی لوئی بلان بود که گفت «رقابت، قاتل رقابت است». برای این منظور و برای تطبیق ایده‌تولوژی لیبرالیسم با شرایط جدید اوایل قرن ۲۰ اقداماتی شد و گردهمائیهائی صورت گرفت یکی از آنها تشکیل انجمن لیپمن بود که حاصل کوششهای آن در کتاب شهرآزاد والتر لیپمن و آثار دیگر آن انجمن گرد آمده است. این انجمن وظیفه دولت را مداخله برای حفظ رقابت و عملکرد صحیح اقتصاد آزاد می‌داند، که این دخالت باید در سه حوزه تولید، مبادله و سیاستهای پولی و اعتباری باید اعمال گردد<sup>۶۰</sup>.

بدین ترتیب واقعیات چندین دهه منتهی به بحران بزرگ ۱۹۳۰ و نیز همین بحران و جنگها و ... که از نظر شکل و ماهیت کاملاً متفاوت بودند، یک نتیجه مشترک ببار آوردند و آن گرایش دولتهای لیبرال به برنامه‌ریزی، براساس توصیه‌های اقتصاددانان لیبرال بود. این گرایش یا در مقابله با کمبودهای روش شناسانه و یا ساختاری لیبرالیسم کلاسیک در قالب منظم و نظریه‌پردازی شده تئولیبالیسم ظاهر گردید و یا در شکل تمایلات مقطعی و موردی در مواجهه با بحرانهای ادواری و مشکلات روزمره جامعه مبتنی بر اقتصاد آزاد به وجود آمد. ولی نهایتاً «در کشورهای اروپائی، از جمله بریتانیا، این اصل مسلم شده بود که هرگز نباید اجازه داد، یک بحران سرمایه‌داری دیگر رخ دهد و این وظیفه دولت بود که از بروز آن جلوگیری کند. پذیرفتن این اصل رذ نهائی فلسفه اقتصاد آزاد بود. تا آنجا که بتوان آغازها و پایان‌های تاریخی را به دقت مشخص نمود، به سال ۱۹۳۳، عمر نظام سرمایه‌داری غیربرنامه‌ای و ضد نظارت قرن نوزدهم بجز در ایالات متحده، در همه جا به پایان رسید»<sup>۶۱</sup>.

براین اساس، زمینه نظری برنامه‌ریزی، بطور آرام، ولی پیوسته شکل گرفت و برنامه‌ریزی، خود را بصورت یک ضرورت به مهد لیبرالیسم و سایر جوامع لیبرال و حتی آمریکا، تحمیل کرد. در بعد عملی نیز سازمانها و نهادهای موقت و سپس دائمی، برای تدوین و اجرای برنامه‌ها، با اهداف متفاوت و در گستره‌های مختلف، تشکیل شدند. در عین حال برنامه‌ریزی در نظام سرمایه‌داری، با اهداف و، بویژه، با روشهای تدوین و اجرای متفاوت از آنچه که در کشورهای سوسیالیستی بود، شکل گرفت. بنابراین برنامه‌های لیبرالیستی، از هر

نقطه نظر، متناسب و در خور نظام سرمایه داری و بعنوان یک پاره نظام به وجود آمد. این پاره نظام در کنار مکانیزم بازار مکمل آن عمل می کند. در این ترکیب نقش مکانیزم بازار از نظر کمی و کیفی در تنظیم امور اقتصادی جامعه برتر و اصلی است و برنامه ها اثر فرعی و نظم دهنده دارند. بقول سرکین G. Sirkin «برنامه ریزی تلاشی است برای متمرکز کردن مدیریت تخصیص منابع به حد کفایت، به منظور در نظر گرفتن زیانهای و منافع اجتماعی که تصمیم گیران غیر متمرکز [مدیران بنگاههای خصوصی] در محاسبات خود به حساب نمی آورند»<sup>۶۲</sup>. و یا به بیان رابینز L. Robbins برنامه اقتصادی کشور، هماهنگ کننده برنامه های فردی بنگاههای خصوصی است. او می گوید: «... در غیاب حاکمیت هماهنگی، یک برنامه ممکن است برنامه دیگری را مختل کند... و نتیجه برنامه ریزیهای مجزای ما ممکن است آشفتگی و هرج و مرج باشد. برای پرهیز از این مسئله، و برای اطمینان از اینکه روابط اجتماعی منجر به تحقق بیشتر برنامه های افراد نه اختلال متقابل آنها شود، وجود یک ابزار هماهنگی، یک نظم اجتماعی و یک برنامه اجتماعی ضروری است...»<sup>۶۳</sup>.

### یادداشتها

۱- حجم گردش کالا در تجارت قرون وسطی، اگر با معیارهای جدید مقایسه شود، بسیار کوچک می باشد. مثلاً در ۱۲۷۷ صادرات پشم انگلستان تنها ۳۰ هزار Cwt دوبرل (هر Cwt بین ۱۰۰ تا ۱۲۰ پاوند می باشد) که توسط ۲۵۰ تاجر صورت می گرفت و بدین ترتیب سهم هر تاجر در سال ۱۲۰ Cwt دوبرل می باشد. بر مطالعه بیشتر. ر. ک. به:

Max Webber, General Economic History Translated By Frank H. Knight Phd.  
Collier Books, New York 1961 P. 159.

۲- دوران روشنگری Enlightenment انگلیسی یا Aufklaerung آلمانی که اوج آن قرن هفدهم و به ویژه هجدهم میلادی در فرانسه است، دوره تحول بعد از قرن وسطی است که به سه ویژگی مشهور است و به بیان دیگر سه مفهوم کلیدی در آن شکل گرفت: ۱- عقل. ۲- طبیعت و ۳- پیشرفت. براین اساس جدلی بین قدما و متجددین شکل گرفت و عصر روشنگری نه با دقت و وضوح، بلکه بطور تقریبی از دوره قبل از آن (دوران قدیم) جدا شد. جمله معروف بیکن (۱۶۲۶ - ۱۵۶۱): «دانائی توانائی است» و دکارت (۱۶۵۰ - ۱۵۹۶): «می اندیشم پس هستم» و کتاب جان لاک ۱۷۰۴ - ۱۶۳۲ بنام «رساله ای در باب عقل انسان» ۱۶۹۰ و ... توجه همگان را به «عقل» جلب

کرد و زمینه‌ای برای پیدایش نظریات دیدرو و دالامبر و سایر اعضای دائرةالمعارف و کانت و هگل و ... فراهم آورد. برای مطالعه بیشتر ر.ک.به:

الف - برتر اندراسل، تاریخ فلسفه غرب، کتاب سوم، کتابهای جیبی، ۱۳۵۳.

ب - سیدنی پولارد، اندیشه ترقی، امیرکبیر، ۱۳۵۴ فصل ۲ قرن روشنگری.

پ - لوسین گلدمن، فلسفه روشنگری، نشر نقره ۱۳۶۶، بویژه به مقدمه مترجم و فصل اول.

ت - مجید تهرانیان، سیری در جهان بینی‌های نوین اندیشه پیشرفت، در نامه پژوهشکده شماره ۲ زمستان ۱۳۵۶.

۳- افکار و نظریات سن توما واگن Saint Thomas d' Aquin، متفکر قرن سیزدهم

بهترین نماینده دیدگاههای دوره مورد بحث است برای مطالعه ر.ک.به:

دکتر باقر قدیری اصل، سیر اندیشه‌های اقتصادی. دانشگاه تهران، ۱۳۴۸ ص ۱۶-۱۳.

۴- ر.ک.به:

C. Lowell Harriss. Selected Readings In Economics<sup>2nd</sup> ed. Prentice Hall Inc. 1962 PP 13-14

۵- مرکانتلیسم که تقریباً از اوایل قرن ۱۶ تا ظهور فیزیوکراتها در سال ۱۷۵۶ بر اروپا

حاکم بود، دارای سه خصیصه اساسی و مشترک است:

الف - عقاید سوداگران، یک دکترین پولی به منظور تحصیل طلا و نقره است.

ب - عقاید سوداگران دکترین مداخله دولت در امور اقتصادی جامعه (بویژه تجارت) است.

ج - عقاید سوداگران یک دکترین به مقیاس کشور(ملی) و به نفع دولت است. برای مطالعه ر.ک.به:

- دکتر باقر قدیری اصل، سیر اندیشه اقتصادی از افلاطون تا کینز ص ۴۴-۴۶.

- دکتر حسین وحیدی، تاریخ عقاید اقتصادی ص ۴۴ - ۳۸

O. H. Taylor, History of Economic theory. Mc Grow Hill, 1960 U.K. PP 12- 27

۶- شاید از اولین کسانی که به دفاع از حرمت انسانهای عادی پرداخت و در مقابل

حاکمان جبّار از توده مردم حمایت کرد ماکیاول (۱۵۲۷-۱۴۶۹) باشد و شاهد این مدعا جمله

اوست که می‌گوید: «صدای خلق، صدای خداست» او بدین ترتیب و بطور غیرمستقیم مدافع

آزادی شد، تا مدتها بعد که این آوا همگانی گردید. ر.ک. به:

مایکل ب. فاستر، خداوندان اندیشه سیاسی، جلد اول قسمت دوم، امیرکبیر، ۱۳۶۲ ص ۴۸۳ -

۴۸۲.

دکارت، منتسکیو، روسو از جمله مشهورترین مدافعان آزادی‌اند، به طوری که جمله آغاز

کتاب قرارداد اجتماعی گویای این نکته است که می‌نویسد: «انسان آزاد زاده می‌شود ولی همه جا در بند است.» ر.ک. به: و. ت. جونز، خداوندان اندیشه سیاسی جلد دوم قسمت دوم امیرکبیر، ۱۳۶۲ ص ۳۴۱.

۷- آغاز مکتب فیزیکراتها (طبیعیون یا ارضیون) به سال ۱۷۵۶، یعنی سالی که دکتر کنه پزشک مخصوص دربار فرانسه، که به اقتصاد روی آورده بود، اولین مقاله خود را درباره اقتصاد در «دائرة المعارف بزرگ» در فرانسه انتشار داد، برمی‌گردد. تاریخ پایان سلطه افکار این مکتب در اروپا ۱۷۷۶، سال انتشار کتاب ثروت ملل و ... توسط آدام اسمیت، پایه گذار لیبرالیسم اقتصادی و نیز عزل تورگو (۱۷۸۱ - ۱۷۲۱) وزیر دارائی فرانسه و فیزیوکرات مشهور، عنوان شده است.

۸- نظام طبیعی فیزیوکراتها نظامی است جهانی، ابدی و لایتغیر و جوهر اصلی این نظام لاینفک بودن نفع شخصی از نفع عموم است. ر.ک. به:

- دکتر باقر قدیری اصل، سیر اندیشه اقتصادی از افلاطون تا کینز ص ۴۰-۴۲.

۹- دکتر باقر قدیری اصل، سیر اندیشه اقتصادی از افلاطون تا کینز ص ۴۲.

۱۰- Laisser Faire Laisse Passer به معنی خودداری دولت از هرگونه دخالت و ایجاد مانع در دادوستد کالا در داخل و بین کشورها و آزادی افراد در انتخاب نوع فعالیت اقتصادی می‌باشد. چنانچه برمی‌آید، این شعار یکی از بازتابهای مستقیم قبول اصل آزادی و تسری آن به تفکرات اقتصادی این دوران است.

۱۱- برای مطالعه بیشتر ر.ک. به:

رابرت روزول پالمر، تاریخ جهان نو، جلد ۲، امیرکبیر ۱۳۴۹ ص ۱۵ - ۱۴.

۱۲- این نکته در سه اصل مکتب لیبرالیسم به روشنی بیان شده است:

الف - «در عالم اقتصاد یک نظم طبیعی موجود است و گرایش دارد به اینکه خودبخود برقرار گردد، به شرط اینکه افراد را آزاد بگذارند تا بر وفق منافع خود عمل کنند.»

ب - «نظم طبیعی مذکور بهترین و موثرترین عامل برای تامین آبادی کشور و تامین رفاه ملتها می‌باشد و از هرگونه ترتیبات مصنوعی که به وسیله قوانین بشری بتوان بدست آورد، عالی تر و برتر است.»

ج - «منافع فردی با هم مغایرت ندارد، بلکه هماهنگی میان آنها موجود است و نفع همگان نیز با منافع فردی سازگاری و موافقت دارد. این هماهنگی اقتصادی، همانا جوهر و روح نظم طبیعی را پدید می‌آورد.» ر.ک. به: دکتر زین العابدین شیدفر، اقتصاد در صنایع و فنون، جلد ۵، دانشگاه تهران، ۱۳۴۳ ص ۸۹۴-۸۹۵.

۱۳- برای مطالعه بیشتر ر.ک. به:

دکتر باقر قدیری اصل، سیر اندیشه اقتصادی از افلاطون تا کینز ص ۶۹ - ۷۰.

- ۱۴- دکتر محمود صنایعی، آزادی فرد و قدرت دولت، انتشارات سخن، ۱۳۳۸ ص ۲۲۹ و ۲۳۷ و سیدنی پولارد، اندیشه ترقی... ص ۴۶ - ۴۷ و ...
- ۱۵- الی هالوی، تاریخ سوسیالیسم اروپائی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۷ ص ۵.
- ۱۶- آی. اچ. کار، جامعه نو، امیرکبیر ۱۳۵۶، ص ۲۵.
- ۱۷- دکتر حسین وحیدی، تاریخ اقتصادی از آغاز تا پایان سوسیالیسم ص ۱۰۱-۱۰۲.
- ۱۸- در تألیف نظریات معارضان لیبرالیسم، لزوماً نمیتوان ترتیب زمانی و تاریخی متفکرین یا جریانات فکری را رعایت کرد. چه بعضی از آنها، گرچه در دوره اوج لیبرالیسم عنوان شده‌اند، گذشته‌ای قدیمتر دارند (مثل مسیحیت اجتماعی) و برای پاره‌ای دیگر واقعاً نمی‌توان به درستی نقطه شروعی، با دقت لازم برای یک بررسی تاریخی، به دست آورد (مانند سوسیالیسم تخیلی که بعضاً همان لیبرالها پیروادام اسمیت بودند که عناصری از سوسیالیسم را در نظریات خود داخل کردند).
- ۱۹- والتر اودا جنیک Weltaer Odejnyk از جمله این متفکرین است که می‌گوید: «گرچه کمونیسم بعنوان یک ایدئولوژی منکر خدا Atheist شکل گرفت، ولی می‌توان پیشینه اصول اساسی سوسیالیسم را در ایده‌های مسیحیت، از قبیل برادری افراد اجتماع، مخالفت آن با جمع‌آوری خودخواهانه ثروت و سنت زندگی جمعی، جستجو کرد. به طوری که انگلس به بهره‌برداری نهضت سوسیالیسم از آموزشهای مذهبی معترف بود و مسیحیت را از پیشگامان سوسیالیسم می‌دانست». ر.ک. به:
- Encyclopedia Americana, 1975, Vol. 25. P.149.
- ۲۰- برای مطالعه بیشتر ر.ک. به:
- ژوزف لاژوژی، عقاید اقتصادی ص ۶۶ - ۵۹ و ۱۶۸ - ۱۵۳ و همچنین به رنه سدی یو تاریخ سوسیالیسم‌ها، ۱۳۶۳ ص ۱۹۹ - ۱۹۰.
- ۲۱- یکی از نشانه‌های این شکوفائی پیدایش مفاهیم و واژه‌های مختلف است، به طوری که اغلب ایسم‌ها -ism- در این دوره تولد یافتند. پالمر می‌گوید: «... فاصله بین ۱۸۱۵ تا ۱۸۴۸ سی سال بود و هیچ چیز بهتر معرف اهمیت زیاد این مدت نیست، مگر توجه به یک سلسله مرامهایی که در عرض این مدت پدید آمد و هنوز پایدار است و تمامی آنها، پسوند «ئیزم» ism می‌شناسیم.»
- ر.ک. به رابرت ر. پالمر، تاریخ جهان نو، جلد دوم ص ۱۶.
- ۲۲- الی هالوی، تاریخ سوسیالیسم اروپائی، ص ۳۲.

- ۲۳- شارل ژید، شارل ریست، تاریخ عقاید اقتصادی جلد ۱، ۱۳۴۷ ص ۳۱۱ - ۳۱۰.
- ۲۴- ر.ک. به رنه سدی یو، تاریخ سوسیالیسم‌ها، ۱۳۶۳، ص ۲۶۰ تا ۲۵۹.
- ۲۵- ر.ک. به:
- Charles Gide and Charles Rist, A History of Economic Doctrine, p. 367.
- ۲۶- شارل ژید، شارل ریست، تاریخ عقاید اقتصادی، جلد ۱ ۱۳۴۷ ص ۲۶۸ - ۲۶۷.
- ۲۷- همان منبع ص ۵۹۰.
- ۲۸- همان منبع ص ۵۹۰.
- ۲۹- همان منبع ص ۵۸۷.
- ۳۰- همان منبع ص ۵۸۴.
- ۳۱- رابرت ر. پالم. تاریخ جهان نو. جلد ۲، ۱۳۴۹ ص ۲۱.
- ۳۲- رنه سدی یو، تاریخ سوسیالیسم‌ها، ۱۳۶۳ ص ۲۶۷.
- ۳۳- پالم در کتاب تاریخ جهان نو جلد ۲ صفحه ۱۶ سال ۱۸۳۲ و الی هالوی در تاریخ سوسیالیسم اروپایی در زیرنویس صفحه ۱ و ۲ بین سالهای ۱۸۴۰ - ۱۸۳۰ را زمان کاربرد واره سوسیالیسم می دانند.
- ۳۴- الی هالوی، تاریخ سوسیالیسم اروپائی، چاپ دوم ۱۳۵۷ ص ۲.
- ۳۵- منبع بالا، ص ۷ - ۶.
- ۳۶- جمله معروف «رقابت، قاتل رقابت است» از بلان می باشد، که آنرا در انتقاد از لیبرالیسم و ناتوانی آن در تحقق بخشیدن به خوشبختی برای همه عنوان می کند. ر.ک. به دکتر باقر قدیری اصل. سیراندیشه اقتصادی، از افلاطون تا کینز، دانشگاه تهران ۱۳۴۸ ص ۱۳۹.
- ۳۷- الی هالوی تاریخ سوسیالیسم اروپایی ۱۳۵۷ ص ۴۷ - ۴۶.
- ۳۸- شارل ژید، شارل ریست، تاریخ عقاید اقتصادی، جلد ۱ ص ۴۷۵-۴۶۱.
- ۳۹- پرودون، مالکیتی را که حاصل کار فرد نباشد، دزدی می داند و بدین ترتیب او در واقع از کار دفاع می کند و آنرا مورد تمجید قرار می دهد و آنرا منشاء مالکیت مشروع و موجه می داند.
- ۴۰- شارل ژید، شارل ریست، تاریخ عقاید اقتصادی جلد ۱ ص ۴۱۵.
- ۴۱- بابوف انارشیست معروف فرانسوی که بالاخره در دادگاه محکوم و پس از اقدام به خودکشی ناموفق، تن نیمه جان او به گیوتین سپرده شد. او پرداخت مزد براساس احتیاج، نه بر پایه قابلیتها و تامین حداقل احتیاجات برای همه، نه بیشتر و برای این منظور لغو مالکیت

خصوصی و جمع آوری محصولات در انبارهای عمومی و توزیع آنها براساس جیره بندی و ... را تبلیغ می کرد. ر.ک. به: رنه سدی یو، تاریخ سوسیالیسم ها، ۱۳۶۳، ص ۲۳۸ - ۲۳۰.

۴۲- همان منبع ص ۲۹۵.

۴۳- آلمان در این زمان فاقد حکومت مقتدر مرکزی بود و از نظر اقتصادی و صنعتی با کشورهای انگلستان و فرانسه فاصله داشت.

۴۴- به پنج مرحله تکاملی در رشد جوامع در نظر لیست عبارتند از:

الف - مرحله توحش ب - مرحله شبانی. پ - مرحله کشاورزی ت - مرحله کشاورزی و صنعتی  
ث - مرحله کشاورزی، صنعتی و بازرگانی.

او رعایت اصل تجارت آزاد را برای سه مرحله اول ضروری می داند، ولی برای عبور به مرحله چهارم اعمال روشهای حمایتی را لازم می شمارد. او آلمان را در این گذار می دید که بمحض عبور از مرحله سوم و دستیابی به اقتصادی قوی باید مجدداً به سیاست آزادی مبادله که لازمه توسعه تجارت و رشد صنعت است بازگردد. ر.ک. به:

دکتر باقر قدیری اصل، سیر اندیشه اقتصادی، ۱۳۴۱ ص ۱۱۷ - ۱۱۵.

۴۵- برای اطلاع بیشتر ر.ک. به:

Encyclopedia Americana 1975 vol. S.P. 652. الف.

ب - شارل ژید، شارل ریست، تاریخ عقاید اقتصادی، جلد ۱ ص ۴۵۰ - ۴۴۷.

۴۶- برای اطلاع بیشتر ر.ک. به:

الف: دکتر باقر قدیری اصل، سیر اندیشه اقتصادی، ۱۳۴۸ ص ۱۱۹ - ۱۱۸.

ب: شارل ژید، شارل ریست، تاریخ عقاید اقتصادی، جلد ۱ زیرنویس ص ۴۵۲ - ۴۵۱.

۴۷- اشاره به تاثیرپذیری مارکسیسم از فلسفه هگل و فویرباخ است ر.ک. به:

برتر اندراسل، تاریخ فلسفه غرب، کتاب سوم، چاپ سوم، ۱۳۵۳، ص ۱۱۹ و ۵۱۰ و دیگر صفحات.

۴۸- پالمر، تاریخ جهان نو، جلد ۲، ۱۳۴۹ ص ۱۰۶.

۴۹- همان منبع ص ۴۳۲.

۵۰- ر.ک. به:

Ch. Gide And ch. Rist, A History of Economic Doctrine P. 440.

۵۱- همان منبع ص ۴۴۲ - ۴۴۱.

۵۲- او سه دلیل برای ناتوانی فرد در انجام امور بزرگ و پیچیده جامعه ارائه می دهد،



یکی ناتوانی فرد برای رویارویی با آنها و دیگر نگرفتن پاداش کافی (سود مورد نظر) در برابر انجام این امور و سوم، نیاز به وجود توافق جمعی و همکاری همگان بر این امور.

۵۳- همان منبع ص ۴۴۱ - ۴۴۰.

۵۴- این نکته به خوبی و اختصار در نوشته پالمر بیان شده است: «در حدود ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ سرمایه‌داری خود دستخوش تغییرات عظیم گردید. سابقاً صفت ممیزه سرمایه‌داری وجود عده بسیار زیادی از واحدهای کوچک بود... اینک اوضاع به تدریج تغییر کرد و این بنگاهها به صورت شرکتهای عظیم درآمد که جنبه شخصی خود را از دست داد... بر اثر متشکل شدن بنگاههای بزرگ، تمرکز مراحل اقتصادی، تحت اداره واحدی میسر گردید». ر.ک. به: پالمر، تاریخ جهان نو جلد ۲ ص ۲۱۲ - ۲۱۰.

۵۵- برای مطالعه شرایط و دریافت تصویری واقع بینانه و در عین حال عاطفی از روند پیدایش و زمینه‌های عینی دولت رفاه و جنگ میان رقابت و انحصار و نقش نهائی دولت در این کارزار و بالاخره گرایش دولتهای لیبرال به دخالت و برنامه‌ریزی برای آن وجدائی کامل از لیبرالیسم کلاسیک ر.ک. به:

الف - آی، اچ. کار، جامعه نو، صفحات ۶۱ - ۲۵. همچنین ر.ک. به:

C. Lowell. Harriss, Selected Readings In Economics 1962, P.18 - 20. ب

که در خصوص کتاب «ثروت و رفاه» Wealth And Welfare - 1912 نوشته پیگو و مطالعات جان هانسن John H. Hanson در سال ۱۹۱۴ در باره ماهیت رفاه و تاثیر شیوه‌های تولید و چرخش ثروت در رفاه انجام داده سخن رفته است.

۵۶- ژوزف لاژوژی، عقاید اقتصادی ص ۱۷۱ - ۱۷۰.

۵۷- عدم کارائی مکانیزم بازار و نیاز به حضور دولت توسط متفکرین وابسته به نتولیرالیسم به صورتهای مختلف بیان شده است، مثلاً:

الف - پل ساموئلسن اقتصاددان بزرگ آمریکائی که قائل به تفاوت میان منافع خصوصی افراد و منافع عمومی جامعه می‌باشد او معتقد است که نیروهای بازار به تنهایی نمی‌توانند آنها را تامین کند، می‌نویسد: «... اقتصاد ما صرفاً یک اقتصاد مبتنی بر قیمت نیست، بلکه سیستم مختلطی است که در آن عوامل کنترل دولت با عوامل بازار در سازمان تولید و مصرف بهم آمیخته است... کشورهای دمکراسی تنها به پاسخی که سیستم بازار، بدون هیچگونه مانع به سه سؤال: چه چیز، چطور و برای چه کسی می‌دهد، اکتفا نمی‌کند. این سیستم ممکن است اینطور اقتضاء کند که برخی اشخاص بر اثر فقدان درآمد، از گرسنگی تلف شوند...» ر.ک. به پل ساموئلسن، اقتصاد، جلد ۱ ترجمه دکتر حسین پیرنیا ۱۳۴۴، ص ۷۴ - ۷۳.

ب - واسیلی لئونتیف، کارشناس برنامه‌ریزی در آمریکا با قبول عملکرد مکانیزم بازار، می‌نویسد: «اما بسیاری از پیشتازان امر تجارت، با توجه به کمبود هرگونه اطلاعات قابل اعتمادی که بتواند انتظارات خود را بدان متکی سازند، به تدریج دریافته‌اند که بازی آزمایش و خطا [متکی بودن به مکانیزم بازار] به عوض آنکه وضعیت تعادل پایدار مطلوبی را به ارمغان آورد، به تخصیص نادرست منابع، عدم استفاده کامل از ظرفیتهای تولیدی و بیکاری متناوب منتج می‌گردد. این وضع به معنای دستمزدهای از دست رفته، سودهای از دست رفته و مالیاتهای از دست رفته است، شرایطی که قهراً موجب تولید ناآرامی اجتماعی و تشدید تضادهای سیاسی می‌گردد». رک. ک. به واسیلی لئونتیف، اقتصاد داده. ستانده، ۱۳۶۵، برنامه و بودجه، ص ۱۶۹ - ۱۶۸.

پ - هاریس، خدمت بزرگ کولی Charles H. Cooley را مورد تمجید قرار می‌دهد که نشان داد «مکانیزم بازار که ادعا می‌شود یک پدیده صرفاً اقتصادی است، تنها یک ابزار بیطرف مشخص کننده خواستها و اولویتهای افراد نیست، بلکه نهادی اجتماعی است، با تمایلات و جهت‌گیریهای خاص خود...» رک. ک. به:

C. Lowell Harriss Selected Readings In Economics 1962. P. 18.

۵۸- رک. ک. به باقر قدیری اصل، سیر اندیشه اقتصادی ص ۳۲۷ - ۳۲۶ و همچنین:

آی. اچ. کار، جامعه نو، ص ۳۲ - ۳۱.

۵۹- برای مطالعه بیشتر رک. ک. به:

الف - Paul A. Samuelson And others, Reading In Economics Mit, Mc Grew Hill. 1952 U.S.A. PP 143 - 158.

ب - باقر قدیری اصل، سیر اندیشه اقتصادی ص ۳۲۶ (نقل قول از این منبع است).

۶۰- انجمن لیپمن در سال ۱۹۳۸ با شرکت اقتصاد دانانی نظیر لوئی بدن، رواف. فن هایک، فن زیلند، کلاک لیپمن و دیگران به رهبری والتر لیپمن در پاریس تشکیل شد. برای اطلاع بیشتر رک. ک. به: ژوزف لاژوژی، عقاید اقتصادی ص ۱۷۳ - ۱۶۸. ضمناً همین مضمون از قول نویسنده فرانسوی پیر ماسه P. Masse توسط لیف یوهانسن در کتاب گفتارهایی در باره برنامه‌ریزی اقتصادی در سطح کلان، ۱۳۶۶، ص ۶۵ نیز نقل شده است.

۶۱- ای. اچ. کار جامعه نو ص ۳۴ - ۳۳.

۶۲- لیف یوهانسن، گفتارهایی در باره برنامه‌ریزی اقتصادی، در سطح کلان، ۱۳۶۶ ص.

۶۳- همان منبع ص ۷۰ - ۶۹.